

تمثیلات کتاب «قدر – تفسیر سوره قدر»

نویسنده کتاب: علی صفایی حائری

۱- مهندس کارخانه

تو احتیاج به سرپرستی و ولایتی داری که متمم تمام نعمت‌ها و امکانات تو باشد، که وجود مهندس بیدار و ولایت یک مدیر آگاه متمم تمام نعمت‌ها و ارزش‌های موجود در یک کارخانه است.

۲- بی سقفی

فاجعه این است که ما بیش از طرح بر روی مصالح کار می‌کنیم و بیش از برنامه بر روی تشکیلات تأکید می‌نماییم و در نتیجه با وجود مصالح عالی بنایی نداریم و سقفی نزده‌ایم. آنها که نقشه ندارند، کارشان در جای خودش نمی‌نشیند و این است که باید خرابش کنند و دوباره بسازند و این است که بدون طرح، بدون قدر و اندازه‌گیری، هر عملی به خرابکاری و کند کاری و دوباره کاری مبتلا خواهد شد.

۳- چاه و منار!

مسأله همین است که تو باید در شب تاریک خفقان و فشار، طرح و نقشه‌ات را بریزی، که در این موقعیت، فرصت طرح ریزی هست و آنگاه که مهره‌هایت را تهیه کردی و آنها را در کادر دشمن جای دادی می‌توانی حرکتت را شروع کنی و دشمن را از درون پوک کنی و جایش را بگیری و مسلط شوی، در حالی که برای هر چاله‌ای از پیش منارش را تهیه کرده‌ای و برای پست‌ها، آدم‌ها را در دست داری.

۴- قلعه‌های بلند را سرداران فاتح از درون فتح کرده‌اند.

آخر مهم این نیست که یک ملت را در دشت ولو کنی؛ چون کسی که پست‌ها و موضع‌ها را در دست دارد، این ملت را می‌رماند و یا اسیر می‌کند.

حزب بعث عراق را ببین. حکومت سابق شاه را در نظر بگیر. تسلط صهیونیست‌ها را بررسی کن، می‌بینی در تمامی اینها، پست‌ها را و موضع‌ها را با طرحی کلی تصاحب کرده‌اند و دشمن را از درون شکست داده‌اند. قلعه‌های بلند را سرداران فاتح از درون فتح کرده‌اند.

۵- پست‌ها و دروی کشتزار!

نظارت توده یا به وسیله‌ی قانون اساسی و یا شوراها و یا مجلس‌هاست و یا گذشته از اینها از طریق مهره‌هایی است که در تمام کادرها وارد کرده‌اند و از طریق نظارتی است که بر پست‌ها داشته‌اند. مادام که این پست‌ها در دست نیاید، بر فرض تمامی سطح را هم تور بگیری، تو محکوم کسانی هستی که از قلعه‌های مسلط می‌توانند تو را زیر رگبار بگیرند و می‌توانند تو را همچون کشتزاری با داس درو کنند. می‌بینی که چند نفر یهودی هنگامی که پست‌ها را در نظر گرفتند، توانستند حتی قدرت آمریکا را به دنبال خود بکشند.

۶- توالی وسط آشپزخانه!

لیلةُ القدر خیر من الف شهر؛ یک شب تقدیر از هزار ماه بی تقدیر بهتر است، چرا؟ چون آنها که طرح ندارند و نقشه ندارند، مهره‌ی نقشه دارها هستند؛ چون ساختمانی که نقشه ندارد و عمله‌هایش از صبح تا شب کار می‌کنند و بی حساب خراب می‌کنند و بی حساب می‌سازند،

عاقبت توالش در میان آشپزخانه سبز می شود و در حیاطش در وسط سقفش می نشیند و دوباره کاری و خراب کاری خواهد داشت و اگر این هر دو را نداشته باشد کند کاری خواهد داشت؛ چون حیرت در عمل مانع حرکت سریع تو است. تو نمی دانی باید کجا را بسازی و کجا را خراب کنی. و همین حیرت اگر کارت را خراب نکند، کند و آرام می کند.

۷- یک تومانی!

این است که یک عمل از چند نفر، ارزش برابر ندارد و در یک سطح نیست؛ چون محرک هاشان فرق دارد. یکی یک تومان می دهد به خاطر این که ده تومان بگیرد. و یکی یک تومان می دهد تا آرامش وجدان بیابد و یکی یک تومان می دهد تا درس انفاق بدهد و آدم بسازد. و یکی با یک تومانش یار تربیت می کند و همراه می سازد. آیا اینها برابر هستند؟

۸- لیوان و سفره

تو که می دانی با یک لیوان آب چقدر انس، چقدر درس، چقدر پیوند و وحدت، چقدر قدرت، چقدر پیروزی نهفته است، ناچار در همین یک عمل، حالت و شکل کارت متفاوت می شود، که در این عمل بذری دارد و از این بذری محصول و برداشتی می خواهد. سفره ای که به خاطر بازی ها و هوس ها و تظاهرها پهن می شود، در شکل و کیفیت با سفره ای که به خاطر تکلیف و تربیت و درس پهن می شود، یکسان نیست.

۹- دو کیلو گوشت

عمل طرح می خواهد و نقشه می خواهد، قدر و اندازه گیری می خواهد. و این طرح و نقشه را چگونه باید بدست آورد؟ تو که یک قطعه زمین، دو کیلو گوشت، یک مقدار پارچه داری، بدون طرح و نقشه دست به کار نمی شوی، پس چه شده که در سرزمین عمرت بدون تقدیر، دست به کار شده ای و در هر رشته و شغلی خودت را گرو گذاشته ای؟

۱۰- بنای سرزمین عمر

آنها که می خواهند در سرزمین عمر خویش بنایی را بالا ببرند و چیزی بسازند و کاری بکنند و ارزش بیافرینند، ناچارند که طرحی بریزند و برای این طرح ریزی چه باید بکنند؟ و از کجا باید شروع کنند؟

۱۱- نقشه میخوام، نقشه!

دوستی می گفت من در دفتر ساختمانی در محل کارم نشسته بودم. پس از مدت ها کسادی، یک مشتری از راه رسید، خیلی ناشی و ولو. نشست، پولش را درآورد و گفت من یک نقشه می خواهم ... خوشحال شدم و زست گرفتم و پشت میز جابجا شدم، گفتم خوب. و قلم را برداشتم که چه نقشه ای ... گفت: آقا نقشه، نقشه.

گفتم می دانم، ولی نقشه برای چه؟

مرد بلند شد و نزدیک آمد و دستش را تو صورتم آورد که آقا نقشه، نقشه می خواهم، نقشه.

مسأله همین است که نقشه‌ی کلی وجود ندارد. نقشه با هدف شروع می‌شود و با هدف شکل می‌گیرد. بر اساس هدف، راه‌ها و نیازها و مرحله‌ها و مسائل هر مرحله را در نظر می‌گیرند و طرح می‌ریزند.

کسی که می‌خواهد آپارتمان بسازد با کسی که می‌خواهد مرغداری درست کند، از همین جا جدا می‌شوند. با هدف، طرح شکل می‌گیرد و در طرح، عمل معنا می‌دهد و ارزش پیدا می‌کند. و در طرح و با طرح می‌توان از هیچ بهره گرفت و از کم، زیاد برداشت کرد و به کوثر رسید، که کوثر کثیر الخیر است، نه کثیر النعمه.

۱۲- منار، مرغداری یا آپارتمان، مسئله این است!

وقتی می‌خواهی برای زمین نقشه بریزی باید هدف را در نظر بگیری و این هدف هوس نیست، که من دلم می‌خواهد اینجا منار بسازم. باید هدف تو با امکانات زمین و شرایط آن و با نیازها و ضرورت‌های موجود در جامعه‌ی تو هماهنگ باشد.

در زمین سست و در جامعه‌ی گرسنه آپارتمان نمی‌سازند، که مرغداری مناسب‌تر است؛ چون با سستی زمین و نیاز جامعه، با قدر و اندازه‌ی زمین و ضرورت‌های جاری هماهنگ است ...

۱۳- بهار و زمستون

شب طرح و تقدیر هزار ماه نیست، برابر با هزار ماه است. تو نمی‌توانی یک عمر نقشه بکشی که فرزندان آن را پیاده کنند. تو باید در سخت‌ترین شرایط، در شکم حادثه‌ها و در شب تاریک، قدر و طرحت را بریزی تا در طلوع فجر کار کنی و برنامه‌ها را پیاده کنی، و گرنه کسی که می‌خواهد تازه پس از فجر کاری را شروع کند و طرحی را بریزد، دیگر به کارش نمی‌رسد، که غروب از راه می‌رسد و زمستان بر سر تو می‌افتد، در حالی که در بهار و در روز، کاری نکرده‌ای و توشه‌ای برنداشته‌ای.

۱۴- رفوکاری

آنها که مهره‌ها را نساختند و فقط پس از پیروزی به این فکر افتادند، گرفتار رنجه‌ها و خرابکاری‌ها شدند. اینها تازه ساختمان را خراب کرده‌اند و می‌خواهند دنبال بنا و مدیر و عمده و کارگر بروند و دنبال طراح و برنامه‌ریز بروند و این پیداست که دیگران هم بی‌کار نیستند و سهم انقلابی می‌خواهند و تا تو بخواهی دست به کار شوی آنها مهره‌هایشان را در تمام کادر تو داخل کرده‌اند و حتی تو مجبوری که خودت آنها را داخل کنی و مونتاژ آنها را به کار بیندازی و این آنها هستند که می‌توانند تصمیم بگیرند که هم فارغند و هم بر سر پست. آنها می‌توانند دست به کار شوند و تو نمی‌توانی جز در بدری و دوندگی و رفوکاری، به برنامه‌ای بررسی ... و فاجعه این است که مدیرها عمده می‌شوند و عمده‌ها پست‌ها را به دست می‌گیرند و زیر پایت را می‌روبند. و چه می‌توانی کرد جز سازش. و چه خواهی داشت جز رفوکاری و درگیری‌ها را زیر سبیل گذاشتن. سلامی نیست، که طرحی نبوده و در شب کاری انجام نشده، فقط در شب مرثیه خوان ظلمت بوده‌ای و مدیحه سرای نور، نه دست به کار نقشه‌ها و طرح‌ها و نه در صدد ساختن مهره‌ها.